

نفوذ فرهنگ و تمدن ایران باستان در کشورهای شبه‌قاره (از هخامنشیان تا پایان دولت ساسانی)

دکتر عباس خائفی

عضو هیئت علمی دانشگاه گیلان

رضا دستیاران

محقق

تأثیر و گسترش روابط فرهنگی، سیاسی و اقتصادی ایران در حوزه کشورهای شبه‌قاره، تا قبل از دوران هخامنشیان بیشتر مربوط به مهاجرت‌های آریاییان و شکل‌گیری هند و ایرانیانی بود که در گزارش‌های مورخان و آثار کهن به چشم می‌خورد، برای مثال، می‌توان به شخصیت جمشید اشاره کرد که در آثار اوستایی از جمشید به‌عنوان فرمانروای زمین از جانب هرمزد و یکی از شاهان پیشدادی یاد می‌شود. اما در ادبیات باستانی هند او فرمانروای جهان مردگان، نخستین انسان و نخستین میرا است. آموزگار می‌نویسد: «جم شخصیتی است هند و ایرانی یمه (yama/yima) در هند نخستین کس از بی‌مرگان است که مرگ را برمی‌گزیند، راه مرگ را می‌پیماید تا راه جاودانان را به مردگان نشان دهد. او سرور دینای گذشتگان است»^۱.

فروهوشی دلیل مهاجرت آریاییان را در زمان فرمانروایی جمشید افزایش جمعیت و کمبود جا و نیاز بیشتر به چراگاه‌های فراخ می‌داند که نتیجه آن کوچ به سرزمین گرم و بزرگ هند و پاکستان است.^۲

آموزگار درباره جدایی ایرانیان از هندیان و اقامت در ایران و هند و اشتراک آنها می‌نویسد: «مشترکات نژادی و فرهنگی میان این دو گروه (ایرانیان و هندیان) هرگز گسسته نشد. مردم دوران باستان سرزمین ما با مردمان دوران باستان سرزمین هند همبستگی‌های بسیاری داشتند. این موضوع به‌خصوص در زبان، اسطوره‌ها و مسائل مربوط به آیین‌های آنها دیده می‌شود که گویای همزیستی طولانی ایرانیان و هندوان آریایی نژاد است».^۳

بنابراین اولین نشانه‌های تأثیر متقابل ایران و شبه‌قاره هند را می‌توان در نگرشی اسطوره‌ای دنبال کرد. حمزه اصفهانی و مورخان دیگر، سرزمین هند را سهم ایرج، فرزند فریدون می‌دانند.^۴ به‌نظر پروفیسور محمد باقر رئیس دانشکده شرق‌شناسی دانشکده لاهور نام هندوستان چهار بار در اوستا تکرار شده است و «مهم‌ترین و بهترین معرف پنجاب، فرگرد اول و نندیداد (vendidad) است که در آن به شرح سرزمین پنجاب پرداخته است. در این کتاب از شانزده محل بسیار خوب بحث شده که پانزدهمین بخش آن جزو هپته هیندو (hapta Hindu) است که از خاور تا باختر گسترش دارد. این سرزمین در حوضه رودخانه واقع است و اوستا از آن راجع به پنجاب و سند نام برده است».^۵

«پانزدهمین جا و روستاها که من، اهورا مزدا، بهترین بیافریدم، هفت هند است: هپته هندو. در آنجا اهریمن پرگزند به ستیزه دشمنان ناهنگام و گرمای ناهنگام پدید آورد».^۶ بنابراین اولین نشانه‌های وابستگی فرهنگی ایران و هند را در پرتو اساطیر می‌یابیم، اما این هند کدام سرزمین است؟ بهار براساس شاهنامه، آن را بخش‌های شرقی افغانستان امروز می‌داند.^۷

استاد سعید نفیسی درباره پاکستان می‌نویسد: «این نام را پیش از استقلال این کشور، پیشوایان مسلمان هند که مایل به تجزیه هندوستان بوده‌اند، پیشنهاد کرده‌اند. پسوند -ستان همان پسوند زبان فارسی است و کلمه پاک که شامل پ، الف و کاف است، هرکدام حرف اول یک کلمه است. پ را از اسم پتن‌ها گرفته‌اند. پتن‌ها مردم چادرنشین از نژاد آریایی هستند که در شمال



پاکستان و جنوب و مشرق افغانستان ساکنند. به آنهایی که در پاکستان هستند، پتن یا پتان می‌گویند و آنهایی که در جنوب افغانستانند، پشتون نامیده می‌شوند و به آنهایی که در مشرق افغانستانند، پختون می‌گویند. الف را از اول کلمه اسلام گرفته‌اند و کاف را از اول نام کشمیر و به این ترتیب پ، الف و کاف را با هم ترکیب کرده‌اند و اسم کشورشان را پس از استقلال، پاکستان گذاشتند و این کلمه پاک ربطی به کلمه پاک و پاکیزه فارسی ندارد»^۸.

می‌دانیم که کوروش کبیر سرزمین بلخ، افغانستان، پنجاب و سند را فتح کرد و این موجب پیوند فرهنگی، اقتصادی و سیاسی در شبه‌قاره شد، تا آنجا که بعد از سقوط سلسله هخامنشیان این پیوند همچنان ادامه داشت. داریوش اول از سال ۵۱۲ ق.م شخصی را به نام سکیلاس (skylas) جهت کشف و تحقیق در سرزمین‌های جدید و سواحل هند با ناوگانی روانه دریای عمان می‌کند که به گفته هروودوت او و همراهانش از رود سند و سواحل بلوچستان و مکران به عربستان و از باب المندب به دریای سرخ می‌رسند.^۹ بنابراین داریوش نیز به پنجاب و سند دست یافت و به گفته مشکور تاریخ فتح آن سرزمین به دست داریوش مبدأ تاریخ آن کشور شد.

دیاکونوف درباره ساتراپ‌نشین‌های دولت هخامنشی، به نقل از سنگ‌نوشته بیستون (بین سال‌های ۵۱۹ تا ۵۲۱ ق.م) از هندوستان به‌عنوان بیستمین ساتراپ دولت هخامنشی یاد می‌کند که شامل دره رود سند و پنجاب بود و میزان خراج آن را ۳۰۰ تالانت گرد طلا نوشته است.^{۱۰} هروودوت اطلاعاتی درباره ساتراپ‌های دولت هخامنشی در عصر داریوش اول و مالیات سرانه آنها ارائه می‌کند و درباره هندیانی که در منطقه شمالی هند در همسایگی کاسپاتیرها (Caspaturus) و منطقه پاکتیسیا (Pactycia) از طایفه دیگری یاد می‌کند که به مردم باکتریا (بلخ) شباهت داشته‌اند: در میان هندی‌ها این افراد جنگجوتر از بقیه‌اند. ایشان به جستجوی طلا می‌روند، زیرا که بیابان زرخیز در این قسمت هند واقع شده است.^{۱۱}

اومستد درباره خراج هندوستان به دولت هخامنشی که سیصد و شصت قطار خاک زر (در حدود شش میلیون تومان) بوده است، درباره نام هندوش می‌نویسد: «این شهرستان نام خود را از بزرگ‌ترین رودخانه‌اش ایندوس (سند هو) گرفت و فقط سرزمین‌های کرانه رود سند و شاخه‌های آن را دربرداشت. این شهرستان در شرق به رودخانه گنگ هم نمی‌رسید، حتی

هیداسپس، که بعدها مرز پادشاهی (تاکسیله) بود، هرگز ذکر نشده است. در روزگار هرودوت، مرز شرقی همان کمربند شنزار بود که امروز نیمه شمالی شبه‌جزیره را به هند شرقی و غربی تقسیم می‌کند. فرمانروایی پارسی هخامنشی هرگز در جنوب شبه‌جزیره بزرگ گسترده نشد. پس هندی که در آن زمان وصف شده محدود به دره سند بود.^{۱۲} هرودوت به لشکریان بومی هندی در زمان حکومت خشایارشا که فرمانده به نام فرنه زاتر، فرزند ارتبات، داشتند، اشاره می‌کند که لباس‌های کتانی با کمان و تیرهایی از نی با پیکان فلزی داشته‌اند.^{۱۳} بیژن در شرح جنگ‌افزارهای هخامنشی، به شمشیر هندی که به گفته شاهنامه ساخته هند بود، اشاره می‌کند.^{۱۴}

ملک‌زاده بیانی می‌نویسد: «در دوره هخامنشی، قسمتی از ناحیه شمالی و غربی هندوستان از متصرفات ایران و تابع حکومت مرکزی بود و تمام قوانین اوزان و طرز معاملات مطابق اصول دولت شاهنشاهی هخامنشی بوده است. در این سرزمین قدیمی‌ترین سکه‌ها به صورت قطعات فلز نامنظم بود که بیشتر مستطیل شکل با نقش‌های متنوع حیوان، درخت و با مظاهر مذهب و مظاهر افلاک بر روی آن نقش گردیده بود و اغلب پشت سکه‌ها صاف و بدون علامت بود. این سکه‌ها مربوط به سده‌های پنجم تا ششم ق.م است».^{۱۵}

گیرشمن به نقش ایران در شبه‌قاره اشاره می‌کند: «هخامنشیان پس از پذیرفتن زبان آرامی به منزله زبان رسمی مملکت و پذیرش الفبای آن، آن را به هند بردند و تحت نفوذ زبان مزبور، الفبای خرشتی (kharashti) که قدیمی‌ترین الفبای هند شناخته شده، توسعه یافت. دانشمندان معتقدند که از تماس بین زبان پارسی و زبان اقوام جدید مجاور دره سند برای محاوره فاتحان و مغلوبان نوعی لهجه مخلوط به سبک زبان اردو ایجاد شد».^{۱۶} گیرشمن از خط دیوانی هخامنشی که موجب پیدایش قدیمی‌ترین خط در هندوستان گردیده است، یاد می‌کند.^{۱۷}

روابط ایران و هند تا پایان عصر هخامنشی ادامه می‌یابد به طوری که آریان در کتاب آناباسیس (Anabasis) می‌نویسد: «هندی‌ها با بلخی‌ها هم‌مرز بودند و به همان ترتیب بلخی‌ها که با سغدی‌ها دارای مرز مشترک بودند، به کمک داریوش آمدند. افرادی که هندیان کوهنورد نامیده می‌شدند و با خود فیل داشتند و در این سوی سند زندگی می‌کردند، در سپاه داریوش در گائوگمل شرکت کردند».^{۱۸}



سلوکوس ابتدا زمانی به هند حمله برد که چاندرا گوپتا سلسلهٔ موریها را در هند تأسیس کرد. وی فردی بسیار نیرومند بود. در سال ۳۰۴ ق.م سلوکوس با چاندرا صلح کرد و سرزمین اسکندر را که به تصرف خود درآورده بود، به او واگذار کرد.

دولت باختر در بلخ به‌وسیلهٔ دیودوتوس اول (Diodotus) استقلال می‌یابد و سپس پنجاب و سند به تصرف دمتریوس (Demetrius) درمی‌آید. او پایتخت دولت موریها یعنی شهر پاتالی پوترا (پتنه) را فتح می‌کند. بنابراین با گسترش قدرت دمتریوس در هند، خط یونانی و همچنین خط محلی بر روی سکه‌ها نوشته شد.^{۱۹}

مشکور به نقل از راولینسون می‌نویسد: «بر روی یکی از سکه‌های دوتریوس نقش آناهیتا دیده می‌شود. بر روی سکه‌هایی که از دمتریوس در هند کشف شد، پادشاهی با لباس هندی از نیم‌رخ نشان داده می‌شود».^{۲۰}

سرزمینی که بیستمین ساتراپ هخامنشی بود، محل تأسیس دو سلسلهٔ حکومتی موریها و ناندا (ناین ناندا) بود. به گفتهٔ بلتیسکی زمان حکومت ناندا بین ۲۰۰ تا ۳۲۴ ق.م بود.^{۲۱} سلسلهٔ موریها توسط چاندرا گوپاتا پس از فروپاشی امپراتوری اسکندر پدید آمد که از ۳۲۲ تا ۴۱۳ ق.م ادامه داشت. این سلسله توسط پوسیا میترا (مؤسس سلسلهٔ سونگا) پس از ۱۳۷ سال حکومت منقرض شد.^{۲۲} البته توین‌بی انقراض این دولت را به‌وسیلهٔ مهاجمان یونانی باکتریایی به رهبری دمتریوس اول در دومین سدهٔ پیش از میلاد می‌داند که صحیح نیست.^{۲۳}

امپراتوری هخامنشی از نظر فرهنگی و تمدن تأثیر بزرگی بر موریها داشتند. هنر و معماری هخامنشی در هند آثاری از خود باقی گذاشت. حفریاتی که در پتنه (patna) به‌عمل آمد، آشکار ساخت کاخ‌هایی که در زمان سلسلهٔ موریها (Maurya) ساخته شده‌اند، تجدید مطلعی از طرح کاخ‌های تخت‌جمشید است که نشانه‌ای از نفوذ هخامنشی را در هنر موریها و همچنین در گنداره (Gandhara) می‌رساند.^{۲۴}

حسین شهید مازندرانی (بیژن) تأثیرگذاری هخامنشی را این‌گونه شرح می‌دهد:

۱- باقیماندهٔ تالار صد ستون در پاتالی پوترا باستان، نزدیک شهر پتا در شرق هند.

۲- نیایشگاه‌های زیرزمینی یا غارهای مقدس.

۳- ستون‌های یادبود حامل فرمان‌های آشوکا و سنگ‌نوشته‌های وی بر کوه‌ها و سنگ‌نوشته‌های دیگری از آشوکا به خط خاراشتی که توسط دبیران ایرانی در هند نوشته شده است.

۴- اشیاء دیگر که در کندوکاوهای باستان‌شناسی در تاکسیلا (Taxila) (در پنجاب پیرامون راولپندی) و پاتالی پوترا به دست آمده است.

نخستین کسی که در پاتالی پوترا به جستجو پرداخت، دکتر وادل (Waddel) بود و سپس دکتر اسپونر (spooner) که تالار آپادانای پاتالی پوترا را کشف کرد. وی ثابت کرد که این بناها الگویی جز تخت جمشید نداشته‌اند و حتی مهر و نشانه‌هایی شبیه به آن و نشانه‌های هنرمندان و سازندگان تخت جمشید را یافت و پذیرفت که این ساختمان‌ها را مهندسان و معماران ایرانی طرح کرده و با یاری هنرمندان هندی ساخته‌اند. ایرن گجر (Iren N. Gajjar) هندی‌شناس معاصر، عظمت کاخ‌های موریانی در پاتالی پوترا با طلاکاری‌ها و تزئینات خیال‌انگیزش را تنها با تالارهای هخامنشیان و مادها در شوش و اکباتان در خور سنجش و برابر می‌داند.^{۲۵}

اسپونر بناهای موجود در مه‌بهاراتا را شبیه به هنر و معماری ایرانیان می‌داند و عقیده دارد: «در پاتالی پوترا طرح و نقشه اصلی همان طرح تخت جمشید بوده و تالاری که من (اسپونر)، در مورد آن تحقیق کردم نمونه ثانویه این تالار بوده و همین تالار است که وصفش را در مه‌بهارات می‌خوانیم، تالاری که توسط چاندرا گوپتا ساخته شد و تاریخ‌نویسان یونانی نیز وصف آن را در نامه‌های خود نوشتند و زائران چینی نیز از آن یاد کردند. بنابراین به خود حق می‌دهم که بگویم آسورا مایای هند انعکاسی از اهورا مزدای ایران است.^{۲۶}

کاوش‌های باستان‌شناسی در تیمورگرها (Timurgarha) در پاکستان نشان داد که ارتباطی قوی بین این آثار و آثار هخامنشی وجود دارد و حتی قبرهای این منطقه به قبرهای باستانی شمال ایران شباهت دارد که متعلق به سده ششم پیش از میلاد است. آتشکده‌های این منطقه دارای ستون‌های چهارگوشه که بالای هر کدام گل آفتاب‌گردان (که نشانه ایمان و اعتقاد ایرانیان به خورشید بود) کنده‌کاری شده است.^{۲۷}

سلسله پادشاهی موریان از نام چاندرا گوپتا گرفته شده است. رانی این نام را ماورین (Maurian)؛ دیاکونوف، مائوری (Mauri)؛ توین‌بی، ماوری؛ نهر، موری؛ ولز، ماوریا و مری



بوس، موریان نوشته‌اند. اسپونر به راهنمایی جایاسوال (jvaswal) دانشمند هندو، دریافت که در اوستا واژه موروا (Mourva) و در سنگ‌نوشته‌های هخامنشی، مارگو (Margu) دیده می‌شود که هر دو به سرزمین مرو اطلاق می‌شود. در حقیقت در آثار کهن ایران و هند، از مرو نام برده شده است. بنابراین مرو جایگاهی بود که ایرانیان و هندیان با هم می‌زیستند. مرو گاهواره اصلی تمدن و فرهنگ هند و ایرانی است: «کلمه موریا از موروی ایرانی و از زبان فارسی گرفته شده است و خود من (اسپونر) این فرضیه را بدین ترتیب تکمیل می‌کنم که اصل و ریشه کلمه مرو، واقع در آسیای مرکزی، در واقع آنجا نیست بلکه آن را از نام جلگه مرغاب در فارس مرکزی پیرامون تخت جمشید و پاسارگاد گرفته‌اند و این خود می‌تواند برای ما روایات تاریخ‌نویسان یونان و دیگر روایت‌ها را توجیه کند که می‌گویند کاخ‌های چاندرا گوپتا تقلیدی از قصرهای تخت جمشید است و به ما اجازه بدهد بگوییم خود چاندرا گوپتا نیز از همین سرزمین برخاسته بود و دست‌کم این سرزمین پدران و نیاکان وی بود ... بنابراین باید گفت که موریاه‌ها به سرزمین مرکزی فارس، حوزه رود مرغاب منسوب بوده‌اند و شاید همان‌ها اولاد و احفاد هخامنشیان بوده‌اند».^{۲۸}

در دوران اشکانی ارتباطی بین هند و ایران برقرار نبود، زیرا پارتیان بیشترین تلاش خود را در بیرون راندن سلوکیان به‌کار بردند و توجهی به شبه‌قاره نداشتند. البته وجود سکاهای شمالی که در اثر تهاجم اقوام یوئه‌چی به سرزمین‌های جنوبی‌تر یعنی سیستان و حوزه پنجاب و سند رسیده بودند، دیگر دل‌مشغولی پارتیان بود تا به شبه‌قاره نیندیشند. اما مهرداد اول یک بار در اثر ضعف دولت باختر به سرزمین‌های سند و هیداسپ (جیم) یورش برد و ساتراپ‌های پاروپامیزاد و آراخوزیا و زرنک را فتح کرد، اما تهاجم سکاه‌ها به قسمت‌های شرقی دولت اشکانی باعث بازگشت مهرداد شد و کار او بی‌نتیجه ماند. سکاه‌ها در سده اول میلادی موفق به تشکیل چندین سلسله در شرق ایران و شمال غربی هند گردیدند: «سکاه‌ها در هند به‌ویژه هندوسیتی‌های تحت حکومت مائواس و خاندان آرس در دره سند، به‌طور مستمر سرزمین‌هایی را که از زمان مناندر تحت تسلط هند و یونانی‌ها بود، تصرف کردند».^{۲۹} سلسله هند و سکایی که بین ۵۰ تا ۷۲ پیش از میلاد در ناحیه‌ای به‌نام کی‌پین (kipin) در حوضه رود ارغنداب و سفلاهی سند در نزدیکی کابل حکومت داشتند، در زبان یونانی به هندوسیتی (Indocytha) شهرت دارند. اقوام هندوسیتی

(سکایی) به احتمال قوی قومی ایرانی‌تبار بودند که در نواحی سغد دولتی به همین نام در سده دوم پیش از میلاد توسط تخاریان یا کوشانیان که از مشرق آمده بودند، تأسیس شد. اینان پادشاهی یونانی - باختری را نابود ساختند.^{۳۰}

سلسله هندوسکایی توسط مائوس دوم (ماواوس معروف به موگای کبیر) تأسیس شد و سپس به دست ویکرا مادیتیا (شاه مالوا) منقرض شد.

سلسله آرس بین ۵۰ پیش از میلاد تا ۳۰ م در بگرام توسط آرس اول تأسیس شد که تا پنجاب و رود سند گسترده بود. «گوندو فارس» شاه هند و پارتی این سلسله را منقرض کرد.

پس از هندوسکایی‌ها، پهلوی (pahlav) یا همان هندوپارتی‌ها که از اختلاط پارت‌ها و سکاها بودند، قدرت می‌گیرند^{۳۱} و جانشین سکاها در ایالت سند می‌شوند که با خود گوشه‌هایی از فرهنگ و تمدن هلنی را وارد این سرزمین می‌کنند.^{۳۲} سلسله پهلویها به دو گروه تقسیم می‌شود: سلسله هندو پارتی که در سال ۸۸ پیش از میلاد به وسیله ونس (ونونس vonones) و به گفته دیاکونوف ونن (vonon) پدید آمد و تا ۱۶ میلادی ادامه داشت و به وسیله گوندو فارس از بین رفت.

مشکور می‌نویسد: «آنان شعبه‌ای از پارتیان بودند که در حوزه هیرمند و سیستان به طور پراکنده می‌زیستند و زمانی که سکاها وارد سکستان شدند، با آنان در هم آمیخته، قومی سکایی و پارتی را تشکیل دادند و چون پارت‌ها خود را پهلوی می‌خواندند، آنان نیز خود را پهلوی نامیدند».^{۳۳} سلسله دیگر پهلویها هستند، یعنی هند و پارتی و سکایی که گوندوفارس به سال ۲۰ میلادی (کریستن سن: گوندوفر، آیرین فرانک: گندوفارنس، Gondophanes) آن را تأسیس کرد. وسعت این امپراتوری از سیستان تا پنجاب بود و آیرین فرانک نیز آن را تا جنوب شرقی هند ذکر کرده است.^{۳۴} دکتر عبدالحسین زرین‌کوب از آنان به عنوان خاندان سورنا یاد کرده و می‌نویسد: «در آن سوی مرزهای هند قدرتش بسط یافته و دولتی اشکانی - سکایی را به وجود آوردند. از جمله نام‌آوران این خاندان در این دوره گندفر را باید نام برد که در نیمه نخست قرن اول میلادی قلمرو وی در آن سوی سند تا پنجاب و پیشاور وسعت داشت».^{۳۵}



دیاکونف می‌نویسد: «گوندوفار نماینده و عضو خاندان‌های سورنای سکستانی در زمان اردوان سوم، متصرفات خویش را به حساب اراضی هندی متعلق به فرمانفرمایان آراخوسید که مغلوب وی گشته بودند توسعه داده و خویشتن را «پادشاه بزرگ هندوستان» خواند. اردوان نیز قادر نبوده وی را بر جایش بنشانند و به عدم شناسایی سلطنت او اکتفا کرد».^{۳۶}

در این دوره به قوم دیگری در مجاورت دولت اشکانی برمی‌خوریم که به گفته رنه گروسه در حدود شرقی ایران، بر افغانستان و قسمتی از هند شمالی و شمال غربی آن حکومت داشتند و به کوشانیان معروفند. وی در اثر ارزنده خود، امپراتوری صحرانوردان می‌نویسد: «یوئه‌چی‌های ساکن باختران در قرون اول میلادی که به زبان چینی کوی شوآنگ (kouei-chouang) [کویی. شوآنگ kuei.shuang] خوانده شده‌اند، یکی از قبایل پنجگانه بودند که در سال ۱۲۸ ق.م باختران را بین خود تقسیم نمودند...».^{۳۷}

آنان یکی از قبایل عمده یوا-چی (yueh-chih) بزرگ بودند که از سرزمین‌های اصلی خود توسط قبیله جنگجوی دیگری به نام هسیونگ-نوها (هون‌ها) رانده شدند و در شمال بلخ نیز ساکن شدند. عده‌ای از جمله کریستین سن آنان را از تبار سکاها دانسته‌اند، اما ویل دورانت آنان را ترک می‌داند.^{۳۸}

مشکور در مقاله نام کوشان در کتاب‌های قدیم فارسی و عربی می‌نویسد: «کوشانیان اقوامی از تخاری‌ها بودند که از قرن اول ق.م تا چهارم میلادی در مشرق فلات ایران از سغد گرفته تا افغانستان شرقی و ماوراءالنهر و هندوستان غربی فرمانروایی داشتند».^{۳۹}

نهر و در این باره می‌نویسد: «از میان قبایل یووه چیه قبیله‌ای به نام کوشان‌ها برتری خود را بر قبایل دیگر مسلم ساختند و سپس آنها نیز به سوی شمال هند سرازیر شدند، در اینجا هم سکاها را که تازه مستقر شده بودند، شکست دادند و از برابر خود به نواحی جنوبی هند راندند و به این ترتیب بود که سکاها به نواحی کاتیاواد و دکن رفتند. از آن پس کوشان‌ها امپراتوری پهناور و نیز دولتی را در تمام نواحی شمالی هند و قسمتی عمده از آسیای مرکزی به وجود آوردند...».^{۴۰}

ج. هارماتا در مقدمه کتاب تاریخ تمدن‌های آسیای مرکزی در تشکیل حکومت کوشانیان می‌نویسد: «در حدود قرن اول میلادی در شمال هندوکش اتحاد پنج قبیله تخاری تحت لوای

کوشانی‌ها آغاز شده بود و در حدود ۵۰ میلادی پادشاه کوشانی به نام کوجولا کدیس که خود را سالار بلخ خواند، هند و پارتی‌ها را بیرون کرد و ایالت هندی آنها را ضمیمه کشور خود کرد.^{۴۱} پایتخت تابستانی این پادشاهان در کاپیچی (kapici) (کاپیسی یا بگرام) و کابل و پایتخت زمستانی آنان شهر پیشاور بوده است. عصر کوشانی را به سه دوره تقسیم کرده‌اند:

۱- الف- کوشانی‌های قدیم که زمان حکومتشان بین ۵۵ تا ۱۲۵ میلادی بوده است، توسط کوجولا کدیس اول (کادفی زس یا چو چورا chiu-chiu) تأسیس شد. سه پادشاه از این خاندان در مجموع ۷۰ سال حکومت داشتند.

ب- کوشان‌های جدید که بین ۱۲۵ تا ۲۳۰ میلادی حکومت کرده بودند، توسط- کانیشکای بزرگ تأسیس شد. وی یکی از مبلغان بزرگ آیین بودا بوده است.^{۴۲} بهار این دولت را همان کشانی شاهنامه می‌داند^{۴۳}، تعداد شاهان این سلسله ده نفر بود که در مجموع پس از ۱۰۸ سال توسط دولت ساسانی منقرض گردید. باستان‌شناسان، حکومت کوشانیان را شامل سرزمین‌های خوارزم و تاجیکستان و ازبکستان دانسته‌اند.^{۴۴} شاپور اول فرزند اردشیر بابکان به شرق تاخته و از طریق هندوکش به هند و سپس به قلمرو کوشانیان دست یافته است. محمد باقر در مقاله تأثیر و گسترش زبان فارسی در شبه‌قاره هند و پاکستان می‌نویسد: «کوشانی‌ها نخستین کسانی از شبه‌قاره هند و پاکستان بودند که توانستند با مردم ایران ارتباط سیاسی بیشتری برقرار سازند و زبان پارسی را در سده اول یا دوم پس از میلاد در سرزمین شبه‌قاره هند و پاکستان رواج دهند (محیط طباطبایی، فارسی هندی، روزنامه پارس شیراز، ۴ آوریل ۱۹۶۶م) ... این بیان به‌وسیله سنگ‌نبشته‌ای که از کوشانی‌ها به خط یونانی در سرخ کتل (sorkhkatal) تخارستان که دارای کلمات تخارستان فارسی یا رومی است به‌دست آمده، تأیید می‌گردد. (تحقیقات آفریقایی و شرقی/ سال ۱۹۶۰ و نشریه آسیایی ۱۹۶۱ ... مانی در آن زمان برای اشاعه آیین خویش روانه شبه‌قاره هند و پاکستان شده بود ... به مجرد اعدام مانی که همزمان با سلطنت بهرام اول ساسانی بود، عده‌ای از طرفداران او از بیم جان راه شبه‌قاره هند و پاکستان را در پیش گرفتند و به آن نواحی روی آوردند.



قدیمی‌ترین کتاب که در زبان پارسی از نویسندگان هند شناخته شده است، ترجمه فارسی رساله‌ای به نام زهر است به قلم چاندرا گوپتا که (۳۲۲-۲۹۳ ق.م) در زمان وزیر اعظم چاناکیا یا کانتیلیا (kantilya/chanakya) تألیف نمود. این کتاب در سده هشتم پس از میلاد توسط پزشک و فیلسوف معروف هندی به نام منکه (Manaka) وقتی که برای معالجه بیماری هارون‌الرشید به بغداد رفته بود، ترجمه شد. منکه بعدها دین خود را تغییر داد و مسلمان شد...^{۴۴}

۲- کوشان‌های کوچک که شامل رتیل‌ها و کیداریان هستند:

الف- رتیل‌ها از سلاله کوشان‌های کوچک بودند که در صفحات شرقی-افغانستان و ماوراء رود سند و کابل و قندهار و خصوصاً در شمال و جنوب هندوکش بین ۲۲۰م (۲۵۸ هجری قمری) تا ۸۷۲ م حکومت داشتند، که به کوشان‌های متأخر در داشیا موسومند. از شاهان این سلسله می‌توان از اردشیر دوم نام برد که از خویشاوندان شاپور دوم بود، قبل از حکومتش در ایران (پس از شاپور دوم) بر کوشان حکومت کرده است. زرین‌کوب احتمال می‌دهد که شاید نفوذ همین کوشانیان باعث بر تخت نشستن وی بوده است.^{۴۵}

از شاهان دیگر این سلسله می‌توان از شاوگ (shavag) و پری‌یوگ (priyog) نام برد که به کمک وستهم (بسطام) که در دیلم علیه خسرو پرویز قیام کرده بود، آمدند.^{۴۶}

ب- کیداریان، سلسله دیگری از کوشانیان کوچک بودند که در زمان تهاجم هیاطله به طرف جنوب شرقی و کابل حکومت داشتند. از آنان به‌عنوان هون‌های سفید در باختر یاد کرده‌اند. ریچارد فرای آنها را مردمی آلتایی زبان^{۴۷} و رنه گروسه نیز از یوئه-چی‌ها می‌داند، اما در بعضی منابع با نام هفتالیان یاد شده است. از آنجا که جنگ هپتال‌ها با بعضی از شاهان ساسانی از جمله یزدگرد دوم در کتب تاریخی گزارش شده است و خصوصاً جنگ کیدارا (مؤسس سلسله) با پیروز (فیروز) که صحت آن مورد شک است، گویای آن است که کیداریان، همان هپتال‌های دوره بعد بودند. مشکور در این مورد می‌نویسد: «در اواخر حکومت یزدگرد دوم، هجوم قبایل هون یا خیون موسوم به کیداریان به ناحیه طالقان واقع در مشرق، شاه ساسانی را گرفتار جنگ با آنان کرده بود».^{۴۸}

آنان در حوالی ۴۳۰ م به هندوستان هجوم آوردند. در زمان بهرام پنجم (بهرام گور) به ایران حمله کردند و بهرام بر آنان شیخون زده و خاقان ایشان را کشت. حکومت کیداریان از اوایل قرن سوم میلادی شروع و تا اواخر همان قرن در باختر ادامه داشته است. تعداد شاهان این سلسله ۴ نفر بود، که به دست هیتالیان منقرض شد.

گوپتاها سلسله دیگری است که در هند با ایران روابط خوبی داشتند. توین بی از آنان با نام گوپتان یاد کرده است. آنان از شاهان بومی هند بودند که در ماگادها بین ۳۲۰ تا ۴۷۰ میلادی حکومت کردند. این سلسله توسط چاندرا گوپتای اول تأسیس شد. پایتخت آنان شهر پاتالی پوترا و حوزه حکومتشان به نقل از رنه گروسه در شط گنگ، ملوا، گجرات و شمال دکان (Dekhan): [دکن، دکهان، دخان] بوده است.^{۴۹} تعداد شاهان این سلسله پنج نفر گزارش شده که به مدت ۱۵۰ سال حکمرانی کردند. توین بی زمان حکومت این سلسله را بین ۴۵۰ تا ۵۲۸ میلادی ذکر نموده است. این سلسله پس از انشعاب به دست هیتالها، در دیگر مناطق هند با نام گوپتاها به حکومت‌های کوچک خود ادامه دادند: «... در پایان امپراتوری کوماراگوپتا و ابتدای پادشاهی سکانداگوپتا بود که هیاطله (طائفه‌ای از هون‌ها) پس از تصرف کابل از پنجاب سرازیر شدند و در حوالی دوآب یا ملوا به سرحدات امپراتوری گوپتا رسیدند».^{۵۰}

بنابراین پس از انشعاب این سلسله توسط هیتالها، ده نفر دیگر حکومتشان را ادامه دادند. در ارتباط با روابط فرهنگی و اقتصادی دولت گوپتاها با دولت ایران در عصر ساسانی گیرشمن می‌نویسد: «ایران مدت چند قرن روابطی بسیار نیکو با دولت هند یعنی دولت گوپتا (Goupta) داشت. دولت مزبور عاقبت وحدت ملی ایجاد کرد و دوره نهضتی در هندوستان پدید آورد. ایران برای این دولت، نقش میانجی و عامل انتقال افکار به هندوهای غربی را داشت. وی این امور را به کشور مجاور وارد ساخت. سابقاً گفته شد که در این دوره طلایی تمدن هندی به سبب دوستی و مبادلات اقتصادی و فرهنگی که بین دو دولت مذکور وجود داشت، توانست به منابع غربی دست یابد، و از آن در علوم پزشکی، نجوم، هندسه و منطق استفاده کند و در این موارد، یا لاقلاً در بخشی از آنها، مدیون ایران است».^{۵۱}



قوم دیگری که می‌توان در عصر ساسانی از آنها نام برد، هیاطله یا هپتال‌ها هستند که در اوستا به نام هی‌ئونه (Hyaona) (هی‌اون Hyaona) و به زبان پهلوی Hyon^{۵۲} و در بندهش ایرانی به نام هفتالان و صورت هندی آن در سانسکریت هونا، هوناس رایج بود و یونانی‌ها آنان را افتالیت یا نفتالیت^{۵۳} و چینی‌ها یه‌تای‌لی‌ته (yetalitai) یا یه‌ته (yetha)^{۵۴} و فرای به صورت هیتالیان یا هیتال‌ها^{۵۵} و فرامکین نیز به نام‌های هفتالیان یا هپتالیان و چایونیت‌ها^{۵۶} ذکر کرده‌اند و به صورت‌های هیون‌ها و هون‌ها و خیون‌ها و هیاطله (هیاتله) و یفتالیان نوشته‌اند. رنه گروسه آنان را قومی مغولی تبار ساکن سمیرچیه (semretchie) می‌داند: «... آنان بر ترکستان، روس، سغدیان، ایران شرقی و کابل از یلدوز گرفته (شمال قره شهر) تا مرو و از بالخاش و آرال گرفته تا قلب افغانستان و پنجاب تسلط داشتند».

این قوم دارای دو سلسله حکومتی در نواحی مختلف بوده است که عبارتند از:

۱- سلسله هیاطله طخاری که بین ۴۲۵ تا ۵۰۰ میلادی در نواحی بلخ و کابل و بدخشان حکومت داشتند و «افتالیتو» آن را تأسیس کرد.

تقی‌زاده آنان را از «اتراک» دانسته^{۵۷} که شاید به دلیل سکونت این قوم در مناطق ترکستان و ترکمنستان باشد، اما بهار، هیاطله را جانشین اقوام ایرانی ساکن آن سوی جیحون می‌داند^{۵۸}، اینها شاید همان ترکانی بوده‌اند که شاهنامه در اشاره به تورانیان، واژه ترکان را به کار می‌برد.

تعداد شاهان این سلسله سه نفر بود که در مجموع پس از ۷۵ سال حکومت توسط دولت ساسانی و با همیاری ترکان غربی منقرض شد. یکی از شاهان معروف این سلسله اخشنوار بود که فردوسی از او به نام خشنواز یاد کرده است. جنگی را که مورخان بین پیروز (فیروز) با کیدارا (شاه کیداریان) ذکر نموده‌اند، به احتمال با همین اخشنوار بوده است، زیرا پادشاهی کیدارا و پیروز هم‌زمان نبود. اخشنوار در سال ۴۷۰ میلادی به حکومت گوپتاها در هند خاتمه داد و سبب پراکندگی آن خاندان گردید، و همین امر بر ایجاد حکومت هیاطله در هند تأثیر گذاشت.

۱- سلسله یفتالی زاوولی در هند که بین ۵۰۰ تا ۵۵۰ میلادی حکومت داشتند و به هونا یا هوناس در هند معروفند. این سلسله که توسط تورا مانا (Toramana) تأسیس شده بود، چندان دوام نیاورد و سرانجام هارشا واردنا پادشاه کانداج در هم ریخته شد. تعداد شاهان این سلسله ۳

نفر بود که پس از نفوذ در زابل (زابلستان، زاول) به سلاله یفتالی در زاول معروف شدند. آنان طایفه دیگری از هیاطله بودند که پس از تصرف غزنه، قسمت‌هایی از هند را نیز متصرف شدند و بعدها به یفتالیان هند شهرت یافتند. طایفه مذکور به گفته رنه گروسه، پس از تصرف کابل از پنجاب سرازیر شدند و در حوالی دواب یا ملوا به سرحدات امپراتوری گوپتا رسیدند. اما با حملات هندیان به عقب رانده شدند.^{۵۹}

۲- آخرین سلسله در عصر ساسانی که در نواحی غربی هند حکومت داشتند چائوکیاها بودند که امپراتوری وسیعی را به وجود آوردند. به گفته نهرو: «پادشاهان این سلسله با پادشاهان سلسله ساسانی ایران سفیری مبادله نمی‌کردند».^{۶۰} فردوسی در داستان بهرام گور (بهرام پنجم) از پادشاه هند با نام شنگل (شنکل) یاد می‌کند که زرین کوب معتقد است باید شنکر باشد و سپس توضیح می‌دهد: «این شاه، هند، مکران و سند را به بهرام سپرد و دختر خویش را به او داد».^{۶۱}

از شاهان معروف سلسله چائوکیا، می‌توان پولیکسن دوم (polikesin) را نام برد که زرین کوب آن را به نام پولکین یا پولی کیسن و مشکور به نام پولاکسین ذکر کرده‌اند. وی که به سال ۶۴۲م درگذشت، معاصر خسرو پرویز (شاه ساسانی) بود و با او نیز مراد داشته و سفیری به همراه هدایای بسیاری نزد خسرو فرستاد، که گزارش آن در نوشته‌های مورخان مشاهده می‌شود. چنان‌که مشکور در مقاله روابط ایران و هند در پیش از اسلام یادآور می‌شود:

«در زمان پولاکسین دوم، هرشه ورونه پادشاه هند شمالی به جنوب هند و کشور وی لشکرکشی کرد تا شکست خود را جبران کند، از این‌رو پولاکسین مصلحت دید که با پادشاه مقتدر ایران خسرو پرویز متحد شود تا اگر روزی مورد حمله قرار گیرد از یاری شاهنشاه ایران برخوردار گردد».^{۶۲}

مهرین شوشتری ضمن گزارش مذکور در ارتباط با فرستادن هدایا همراه با نامه‌ای به خسرو پرویز در سال سی و ششم حکومت خسرو می‌نویسد:

«... گویا وی واقعه به قتل رسیدنش را به دست پسرش شیرویه در آن نامه ذکر کرده بود. فردوسی نیز این واقعه را در شاهنامه یادآور شده است».^{۶۳}



از نشانه‌های روابط فرهنگی این دو کشور در عصر خسرو پرویز با پولاکسین دوم، می‌توان از غارهای آجانتا واقع در شمال غربی حیدرآباد هند یاد نمود که پرویز مرزبان در این باره می‌نویسد:

«... علاوه بر مقابر مزین برجسته‌های هنر بودایی متعلق به ۲۰۰ ق.م، دارای نقاشی‌های دیواری (مربوط به ۶۰۰ ب.م) یافت شده که در یکی از آنها مجلسی از شرفیابی سفیری از دربار ایران (احتمالاً در پادشاهی خسرو دوم) به حضور پادشاه هند بر دیوار نقاشی شده که حائز اهمیت بسیاری است».^{۶۴}

محمود تفضلی در تأیید نظریه فوق، در پانویس کتاب کشف هند (ج ۱ / ص ۲۳۶) می‌نویسد:

«برجسته‌ترین نقش‌هایی که در هند از زمان ساسانیان بجا مانده نقش‌هایی است در غارهای معروف آجانتا که مربوط به اوایل قرن هفتم میلادی است. در سقف این غارها تصویر پادشاهی است به نام پولاکسین دوم که هیئت سفارت اعزامی دربار خسرو پرویز را به حضور می‌پذیرد. جامه‌ها و اسلحه و زینت‌آلات و چهره و اندام ایرانیان در آن نقش‌ها به‌خوبی مشهود است. این نقش در دکن در جنوب هند است...».^{۶۵}

گیرشمن در بخش مربوط به هنر، ادبیات و علوم در عصر ساسانیان، پس از شرح چگونگی رواج و پیشرفت آن و وظیفه داشتن تبلیغ هنر و ادیان در دوره ساسانی، ارتباط آیین بودایی را در تماس با مزدیسنی توضیح می‌دهد و می‌نویسد:

«به‌نظر می‌رسد آیین بودایی در تماس با مزدیسنی، اصل دوگانگی (ثنویت) را در ستیزه بین خیر، که در بودائی منفرد تجسم یافته بود و سپاه شر که تحت قیادت مارا (Mara) بود، پذیرفته باشد. دانشمندان مایلند که در مترای (Maitreya) بوداییان، اثر خدای منجی مزدیسنی یعنی مهر (میترا) را ببینند».^{۶۶}

در اثر گسترش روابط فرهنگی متقابل بین هند و ایران، روابط تجاری نیز گسترش یافت و زبان فارسی در شبه‌قاره مورد توجه بسیار زیاد قرار گرفت که در سده‌های بعد، کم و بیش، این تأثیر همچنان ادامه یافت.

پی‌نوشت‌ها

۱. آموزگار، ژاله، *تاریخ اساطیر ایران*، ج ۱، تهران، سمت، ۱۳۷۴، ص ۴۸.
۲. فره‌وشی، بهرام، *ایران‌ویچ*، ج ۳، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۰، ص ۶.
۳. آموزگار، *تاریخ اساطیر*، ص ۱۰.
۴. حمزه اصفهانی، ابو عبدا... بن حسن، *تاریخ پیامبران و شاهان*، ترجمه جعفر شعار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶، ص ۳۳.
۵. باقر، محمد، مقاله «تأثیر گسترش زبان فارسی در شبه‌قاره هند و پاکستان»، *مجله بررسی‌های تاریخی*، سال چهارم، شماره ۲ و ۳، ص ۲۹۷.
۶. داوود، ابراهیم‌پور، *آناهیتا*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۲، ص ۱۱۹.
۷. بهار، مهرداد، *اساطیر ایران*، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱، ص ۱۱۳.
۸. نفیسی، سعید، *در مکتب استاد*، ج ۳، تهران، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، ۱۳۴۴، ص ۲۲۳.
۹. مشکور، محمد جواد، *ایران در عهد باستان*، ج ۱، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۴۷، ص ۲۰۳.
۱۰. دیاکف، ا. م.، *تاریخ ماد*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام، ۱۳۵۷، ص ۳۱۹.
۱۱. هرودوت، *تواریخ*، ترجمه وحید مازندرانی، ۱۳۲۴، ص ۲۲۵.
۱۲. ت اومستند، ارنست، *تاریخ شاهنشاهی هخامنشی*، ترجمه محمد مقدم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، ص ۱۹۷.
۱۳. هرودوت، *تواریخ*، ص ۳۷۶.
۱۴. بیژن، اسدا...، *سیر تمدن و تربیت در ایران باستان*، ج ۲، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۵۰، ص ۷۶.
۱۵. ملک‌زاده بیانی، شیرین، *تاریخ سکه*، ج ۱، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۵، ص ۲۰.
۱۶. گیرشمن، رومن، *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ یازدهم، ۱۳۵۷، ص ۲۳۱.
۱۷. همان، ص ۴۲۳.
۱۸. ملک شهمیرزادی، صادق، *تاریخ تمدن‌های آسیای مرکزی*، ج ۲، تهران، یونسکو و وزارت امور خارجه، ص ۶۲.
۱۹. ملک‌زاده بیانی، همان، ص ۳۸.
۲۰. مشکور، همان، ص ۳۲۱.
۲۱. بلینسکی، آ.، *خراسان و ماوراءالنهر*، ج ۱، ترجمه پرویز ورجاوند، تهران، نشر گفتار، ۱۳۶۴.
۲۲. مشکور، همان، ص ۳۲۳.
۲۳. توین‌بی، آرنولد، *بررسی تاریخ تمدن*، ج ۱، ترجمه محمد حسن آریا، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶، ص ۶۳۳.
۲۴. گیرشمن، همان، ص ۲۳۱.
۲۵. شهیدی مازندرانی (بیژن)، حسین، *چهار سو و نگرشی بر تاریخ و جغرافیای تاریخی*، ج ۱، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵، ص ۲۰۹.
۲۶. همان، ص ۲۱۵.
۲۷. باقر، محمد، همان، ص ۲۹۷.
۲۸. شهیدی مازندرانی، همان، ص ۲۱۹.
۲۹. ملک شهمیرزادی، همان، ص ۲۴۴.
۳۰. بارتولد، و. و.، *گزیده مقالات تحقیقی*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸، ص ۳۱۲.



۳۱. مشکور، همان، ص ۳۲۹.
۳۲. ملک شهمیرزادی، همان، ص ۲۶۶.
۳۳. مشکور، محمد جواد، *ایران و هند در پیش از اسلام*، مجله نشریه آیینیه هند، سال چهارم، شماره هشت، ۱۳۴۱.
۳۴. فرانک، آیرین و دیوید براونستون، *جاده ابریشم*، ج ۱، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، سروش، ۱۳۷۶، ص ۱۵۰.
۳۵. زرین کوب، عبدالحسین، *روزگاران ایران*، ج ۱، تهران، سخن، ۱۳۷۴، ص ۱۶۵.
۳۶. دیاکونف، م. م.، *اشکانیان*، ج ۱، ترجمه کریم کشاورز، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸، ص ۱۰۰.
۳۷. گروسه، رنه، *امپراتوری صحرانوردان*، ج ۲، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، ص ۷۸.
۳۸. تاریخ تمدن، ج ۲، ص ۶۵۰.
۳۹. مشکور، محمد جواد، *نام کوشان در کتاب‌های قدیم فارسی و عربی*، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره اول و دوم، سال هفدهم.
۴۰. لعل نهری، جواهر، *کشف هند*، ج ۱، ترجمه محمود تفضلی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۰، ص ۲۳۰.
۴۱. کریستین سن، آرتور امانوئل، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران، ابن سینا، چاپ چهارم، ۱۳۵۱، ص ۴۴.
۴۲. بهار، مهرداد، *جستاری چند در فرهنگ ایران*، تهران، فکر روز، چاپ دوم، ۱۳۷۴، ص ۱۱۱.
۴۳. فرامکین، گرگوار، *باستان‌شناسی در آسیای مرکزی*، ترجمه صادق ملک شهمیرزادی، تهران، انتشارات وزارت خارجه، ص ۸۵.
۴۴. باقر، همان، ص ۲۹۷.
۴۵. زرین کوب، همان، ص ۱۹۸.
۴۶. مشکور، *ایران در عهد باستان*، ج ۱، ص ۴۵۷.
۴۷. فرای، ریچارد نلسون، *میراث باستانی ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴، ص ۳۶۲.
۴۸. مشکور، *ایران در عهد باستان*، ج ۱، ص ۴۲۱.
۴۹. مشکور، محمد جواد، *نامه باستان*، ج ۱، به اهتمام سعید میرمحمد صادق و نادره جلالی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۸، ص ۲۳۸.
۵۰. گروسه، همان، ص ۱۴۱.
۵۱. گیرشمن، همان، ص ۴۱۸.
۵۲. بهار، مهرداد، *پژوهشی در اساطیر ایران*، تهران، آگاه، چاپ دوم، ۱۳۷۶، ص ۱۹۶.
۵۳. کریستین سن، همان، ص ۳۱۶.
۵۴. مهرین، عباس، *ایران‌نامه یا کارنامه ایرانیان در عصر ساسانیان*، تهران، آسیا، ۱۳۴۵، ص ۱۲۵.
۵۵. فرای، همان، ص ۳۶۴.
۵۶. فرامکین، همان، ص ۸۰.
۵۷. تقی‌زاده، سید حسن، *از پرویز تا چنگیز*، تهران، فروغی، ۱۳۴۹، ص ۳۱.
۵۸. بهار، مهرداد، همان، ص ۱۹۶.
۵۹. گروسه، همان، ص ۱۴۱.
۶۰. لعل نهری، همان، ص ۲۳۶.
۶۱. مهرین، همان، ص ۱۲۶.

۶۲. مشکور، محمد جواد، روابط ایران و هند در پیش از اسلام، مجله نشریه آینه هند، سال چهارم، شماره ۸، ۱۳۴۱.
۶۳. مهرین، همان، ج ۳، ص ۳۱۵.
۶۴. مرزبان، پرویز، خلاصه تاریخ هنر، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۶، ص ۴۵.
۶۵. همان.
۶۶. گیرشمن، همان، ص ۴۱۷.